

## مقایسه روش دستیابی به «علم دینی» از نگاه علامه جوادی آملی و دکتر سید حسین نصر

حمید رضانیا شیرازی\*

امیرمجتبی ادیب‌بهرروز\*\*

### چکیده

فهم امکان تحقق «علم دینی»، در گرو آشنایی با مفاهیم بنیادی آن، یعنی «علم» و «دین» و نحوه ارتباط آنها با یکدیگر است. چگونگی این ارتباط می‌تواند دستمایه اتخاذ روشی خاص، در نیل به این امکان گردد. استاد جوادی آملی و دکتر سید حسین نصر را باید از طرفداران امکان علم دینی دانست؛ که علی‌رغم اشتراکات فراوان، هر کدام طریق متفاوتی را برای دستیابی به آن برگزیده‌اند. علامه جوادی آملی با تمسک به مبانی فلسفه الهی و برجسته سازی نقش عقل در معرفت دینی، معتقدند که علم ذاتاً با دین تعارضی ندارد و با آن آشتی پذیر است و رویکرد وحدت علم و دین، از طریق شمولیت بخشی و توسیع دایره حقیقت دین را، راهکار دستیابی به علم دینی می‌داند. اما در دیدگاه دکتر نصر علوم مدرن در تعارض با مبانی جهان بینی دینی است و احیای سنت و عناصر اساسی آن چون حکمت خالده که میراث تمدن کهن دینی است؛ تنها راه احیای علم دینی است. بنابراین دکتر نصر مسیر احیاء علم دینی را در مقابل طریق انحلال استاد جوادی آملی بر می‌گزیند. شیوه پژوهش در این نوشتار اسنادی-تحلیلی و بهره‌وری از منابع کتابخانه‌ای بوده و بر اساس یافته‌های پژوهشی به نظر می‌رسد عناصر بکار گرفته شده در مبانی حکمت متعالیه توسط استاد جوادی آملی نویدی بر یافتن راهکاری قابل بررسی در بازنگری در مبانی شاخه‌های مختلف علوم انسانی و بومی و اسلامی سازی آنها است.

**کلیدواژه‌ها:** رابطه علم و دین، علم دینی، روش دستیابی، علامه جوادی آملی، دکتر نصر.

---

\* استادیار دانشگاه بین‌المللی المصطفی (hamidrezania@miu.ac.ir)

\*\* دانشجوی دکتری اندیشه معاصر مسلمین، دانشگاه بین‌المللی المصطفی.

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۰۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۱۹)

دوران رنسانس و نوزایی علمی در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی را باید بی شک سرآغاز شبهه تعارض علم و دین دانست. «پیروزی و کامیابی علوم طبیعی و در صدر آنها علم فیزیک، در فتح عرصه های طبیعت چندان کوبنده و دلربا بود که هیچ کس را دو دل نمی نهاد که علم اگر هست همان علم روشمند طبیعت است و معیار علمیت را اگر از جایی باید وام کرد، آنجا عرصه علوم طبیعی است». (سروش، ۱۳۷۳: ۱۷)

توفیق اعجاب انگیز علم، چشم همه را خیره کرده بود؛ به طوری که گفتند: وقتی با علم تجربی می توان همه مسائل بشر را حل کرد، چه نیازی به دین هست؟ این امر سبب شد تا رواج علم زدگی و تحویل گرایی به طور روزافزون دین را در معرض تهدید قرار داده و دین زدایی از هر سو ترویج شود. (گلشنی، ۱۳۷۹: ۲۱) مداخله علوم طبیعی و تجربی در قلمروی سایر معارف بشری سبب شد تا هر آنچه از مسیر علوم تجربی به اثبات نرسد غیر علمی، بی معنا و غیر قابل قبول قلمداد شود. گزاره های دینی نظیر خدا، روح، معاد و بسیاری از مفاهیم معنوی و اخلاقی که قرن ها قواعد اخلاقی و راه و روش زندگی را برای پیروان ادیان نمایان می ساخت به یکباره موهوم و خرافه تلقی گردید.

لیکن تحولات جهان مدرن از نیمه دوم قرن بیستم به سوی انکار شناخت علمی و نفی روشنگری گام برداشته است و رویکردهای پسامدرن زمینه را برای بازگشت به انواع دیگر شناخت فراهم آورده است. (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۲۳۰) این تحولات زمینه را برای پیروان ادیان مختلف فراهم نمود تا در نیم قرن گذشته از ضرورت نقش آفرینی دین در فرایند علم ورزی سخن گفته و پایه گذار بحثی شده اند که از آن با

عناوین مختلفی، از جمله: علم مسیحی، علم بودایی، علم قدسی، علم دینی، علم اسلامی و ... یاد می‌شود. (موحدی ابطحی، ۱۳۹۹: ۳۱۰)

در چند دهه اخیر نوع ارتباط علم و دین و ایده امکان تحقق علم دینی مورد توجه متفکران و اندیشمندان جهان اسلام نیز قرار گرفته است. بسیاری از این اندیشمندان، کوشیده‌اند تا به گونه‌ای رابطه بین علم و دین را تعریف نمایند که چالشی بین ارزش های دینی با علم ایجاد نشود. آنان پس از پرداختن تفصیلی به مفاهیم بنیادینی چون علم و دین و اتخاذ موضع خود در نحوه ارتباط آنها، سعی در یافتن روشی در نیل و دستیابی به علم دینی مورد نظر خویشند.

استاد جوادی آملی و دکتر سید حسین نصر از جمله طرفداران امکان و ضرورت علم دینی هستند که با روشی توصیفی - تحلیلی به تبیین روش آنان در چگونگی تولید علم دینی خواهیم پرداخت. هر چند هر کدام از ایشان، منظره متفاوتی را در تولید علم دینی برگزیده‌اند.

استاد جوادی آملی از منظره جدید به موضوع علم دینی نگریسته است و بدلیل تسلط ایشان بر علوم معقول و منقول و نیز پژوهش های فراوانشان در علوم اسلامی مورد توجه اندیشمندان و متفکران فراوانی قرار گرفته است. دیدگاه استاد جوادی آملی که ریشه در مبانی فکری و فلسفی ایشان بخصوص «حکمت متعالیه» دارد، به دنبال روشی نو برای دستیابی به علم دینی است.

اما دکتر نصر از جمله کسانی است که بدلیل اعتقاد به سنت گرایی، احیای مجدد سنت را در عصر حاضر جستجو می‌نماید. وی با احاطه بر منابع حکمت اسلامی - ایرانی، حکمت شرقی و آشنایی با مبانی فلسفی و علوم تمدن غربی، احیای علم دینی

را در پرتو احیای سنت، حکمت خالده و وحدت متعالی ادیان تفسیر و تبیین می‌نماید.

### پیشینه تحقیق

استاد جوادی آملی در کتاب‌هایی چون منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، شریعت در آئینه معرفت، دین‌شناسی و انتظار بشر از دین بیش از سایر آثارشان به تبیین آرای خویش در خصوص علم دینی و راه‌های دستیابی به آن بحث نموده‌اند. دکتر نصر نیز در آثاری چون نیاز به علم مقدس، معرفت و معنویت، اسلام و تنگناهای انسان متجدد، دین و نظام طبیعت و جوان مسلمان و دنیای متجدد به موضوع علم دینی پرداخته‌اند.

درخصوص نحوه پرداخت هر یک از دو متفکر به مسئله علم دینی به صورت جداگانه مقالات متعددی به رشته تحریر درآمده است و در کمتر مقاله‌ای به مقایسه دیدگاه آنها پرداخته شده است. در صورت مقایسه نیز صرفاً به بیان نقاط اشتراک و اختلاف دو دیدگاه به لحاظ بررسی مفهومی و امکانی علم دینی بسنده شده است. اما در این مقاله خواهیم کوشید با بهره‌گیری از روش پژوهشی کتابخانه‌ای-تحلیلی، ضمن بررسی دقیق و مقایسه‌ای چستی مفهومی و امکانی علم دینی، راهکارها و روش‌های دستیابی به علم دینی از زاویه دید این دو متفکر مسلمان مورد بررسی دقیق قرار گیرد، که در جستجوی بعمل آمده نظیری برای آن یافت نشد.

تبیین مفاهیم و مبانی کلیدی از منظر دو متفکر

### الف) دین

وجود تعدد و تنوع فراوان در تعریف دین، علاوه بر تعدد منظر مطالعه (کلامی،

تاریخی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، فلسفی و ...) و تنوع رویکرد (تحول‌گرایانه، کارکرد گرایانه، عقل‌گرایانه، شهودی، وجودی و ...) ناشی از واقعیت دیگری است که باید از آن به تکرر «صورت دین» در تحقق خارجی آن یاد کرد. هر دانشمند دین‌شناس در تعریفی که از دین ارائه می‌دهد، در واقع پاسخ‌های نظری خود را از اساسی‌ترین پرسش‌های بشر در چکیده‌ترین عبارت بیان می‌نماید. همچنین کسانی بر این باورند که دین و علم در تقابل با یکدیگر نیستند. این دانشوران معتقدند که دین و علم دو جنبه واقعیت‌های زندگی‌اند. یک جنبه با روح سرو کار دارد و دیگری شاخصه پیشرفت مادی است. دین به جامعه‌ای که با وجود پیشرفت علمی نگرانی دارد آرامش می‌بخشد. دین و علم هر دو می‌کوشند که به قلمرو ناشناخته سرکشند. (رضانیاشیرازی، ۱۳۹۹: ۸۵)

حد مطلوب و متعادل در تعریف دین آن است که از چنان جامعیتی برخوردار باشد که اولاً تمامی مصادیق خویش، اعم از ادیان الهی و غیر الهی، توحیدی و غیر توحیدی، شریعتی و غیر شریعتی را در برگیرد و ثانیاً مانع از ورود انواع شبه دین چون «جادو»، «موهوم پرستی»، «افسون‌گری»، «معنویت‌گرایی» و انواع ایسم‌ها و ایدئولوژی‌های دنیوی و بالآخره آداب و مراسم ملی در سایه شمول خویش گردد. (شجاعی‌زند ۱۳۸۸: ۱۴۲). اما بدلیل تعدد در منظرهای مطالعه دین و همچنین تنوع در رویکردهای آن، عملاً ارائه تعریفی جامع و مانع از دین دشوار می‌نماید.

استاد جوادی آملی نیز تعاریف متعددی از دین ارائه می‌نماید و در نهایت سپهر مفهومی واحدی برای تعریف از دین بیان می‌کند و هر آئین و مکتبی را که شمول تعریف زیر را نپذیرد در دایره مفهومی آن جای نمی‌دهد:

دین به عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی گفته می‌شود که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها باشد. پس دین دارای سه عنصر عقاید، اخلاق و احکام است و فقدان یکی از اینها موجب نقصان در معنا و مفهوم آن است. (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ب ۲۳۸)

استاد جوادی آملی اگرچه دین اسلام را بعنوان تنها دین حق معرفی نموده؛ ولی در عین حال تحلیلی مفهومی از دین ارائه نموده است. ایشان ارائه تعریف ماهوی از دین را به دلیل عدم وحدت حقیقی ناممکن می‌داند؛ بنابراین در نگاه ایشان تعریفی که به لحاظ منطقی شامل همه ادیان الهی می‌شود، امکان ندارد:

دین مجموعه قواعد اعتقادی، اخلاقی، فقهی و حقوقی است و وحدت حقیقی ندارد و هر آنچه که فاقد وحدت حقیقی است، وجود حقیقی ندارد و چیزی که فاقد وجود حقیقی است، ماهیت ندارد و فاقد ماهیت، جنس و فصل ندارد؛ از این رو دین تعریف منطقی مرکب از جنس و فصل ندارد. (همان، ۱۳۸۵، الف ۲۷)

نگاه حداکثری استاد به مقوله دین به گونه‌ای است که محدوده شرع را بسیار می‌گستراند و دریافت‌های معتبر عقلی و علمی را چنانچه پرده از صنع الهی بردارد؛ بعنوان آیه‌ای از آیات تکوینی پروردگار، شرعی تلقی می‌نماید.

نظر به تعاریفی که گذشت؛ ایشان برای دین دو بعد هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی قائل است.

از دیدگاه استاد جوادی آملی دین به لحاظ هستی‌شناسی مخلوق اراده و علم ازلی خداوندی است و هیچ عامل دیگری جز خدای سبحان در تدوین محتوای آن سهمی ندارد و به لحاظ معرفت‌شناسی حق این است که عقل و نقل بعد از وحی و تحت

شعاع آن، هر دو منبع معرفت شناختی دین را تامین می‌کنند. (همان، ۱۳۸۶: ۲۳)

ایشان، در یک تقسیم‌بندی کلی، دین را به دو دسته الهی (و حیانی) و بشری تقسیم می‌کند. ادیان بشری، به ادیانی اطلاق می‌شود که ساخته انسان بوده و ریشه در نیازهای روانی یا اجتماعی او دارند. اما، ادیان و حیانی ریشه در غیب داشته و اساس آنها بر وحی و پیام الهی استوار است. از نظر او، انسان، نه سازنده دین الهی که دریافت کننده پیام الهی است و می‌بایست به آن اعتقاد یابد، به محتوای وحی ملتزم شود و سلوک فردی و اجتماعی خود را براساس آن تنظیم نماید. (همان، ۱۳۸۱: ۲۶)

در طرف دیگر دکتر سید حسین نصر از دین با تعبیر امر قدسی یاد می‌کند؛ امری که داعیه نسبت گیری با امری و رای ظاهر دارد و دستورهایی نیز مبتنی بر این ادعا سامان داده است. (نصر، ۱۳۹۴: ۷۵) لیکن برای فهم دقیق امر قدسی باید رابطه آن را با سنت درک کنیم. چراکه نصر از قبیله سنت گرایان است و سنت را حقایق و اصولی می‌پندارد که از عالم الوهی در میان خلق متجلی شده است. او در بیان معنای سنت چنین می‌نویسد:

حقایق یا اصولی است دارای منشای الهی که از طریق رسولان، پیامبران، اوتارها، لوگوس یا دیگر عوامل انتقال، برای بشر آشکار شده و با فروعات و به کارگیری این اصول در حوزه های مختلف اعم از ساختار اجتماعی و حقوقی، هنر و رمزپردازی، و علوم تجربی همراه است؛ و البته شامل «معرفت عالی» همراه با وسائلی برای تحصیل آن معرفت نیز می‌شود. (نصر، ۱۳۸۵: ۱۵۵-۱۵۶)

وی سنتی را قدسی می‌پندارد که لزوماً همراه با ثبات و استمرار باشد و در طول تاریخ بشر بصورت متعدد تکرار شود. به همین دلیل سنت از نگاه او «حکمتی خالده» و «خردی جاویدان» است.

حکمت خالده در تمامی ادیان حضور دارد و روح سنت به شمار می آید و برای رسیدن به دین حقیقی باید به روح سنت بازگشت. «حکمت خالده در پرتو بینش سنتی منشا هزاران دین مختلف را - که طی قرون و اعصار بر جوامع بشری حکمفرمایی کرده و موجب پیدایش تمدن های سنتی با قوانین دینی، نهادهای اجتماعی، هنر و علوم خاص خودشان شده اند- تنها در یک حقیقت مطلق و واحد می بیند، حقیقتی که در اسلام با اصل شهادت به وحدانیت خداوند لا اله الا الله در او پانیشادها با عنوان «نه این و نه آن» در تائوئیسم با اصل «حقیقت بی نام» و در عهدین با عنوان «من آنم که هستم» بیان شده است، البته به شرطی که حقیقت فوق در والاترین معنای خود درک شود». (همان، ۱۳۹۳: ۳۰)

دکتر نصر برای دین، حقیقتی مطلق و واحد که ماورای وجود و تمامی حقایق و معانی است تصویر می کند، که همانا خداوند متعال است؛ که تجلی کیهانی او در عالم گونه های مختلف به خود گرفته است. انسان که در چنین جهان متکثری خلق شد، عوالم و اجتماعات متفاوتی می یابد و خداوند متعال متناسب با هر یک از اینگونه اجتماعات بشری، پیامبری را مبعوث نموده تا حقیقت خود را بر بشر به طریق «وحی» متجلی سازد. بدین سان ادیان مختلف شکل گرفتند. بنابراین «مطلق در عوالم دینی مختلف به اشکال متنوع جلوه می کند. گاهی به صورت و قالب خدایان اسطوره ای و گاهی به صورت خدای واحد انتزاعی و گاهی در قالب اسماء و صفات به صورت صدها زبان های قدسی». (همان، ۱۳۹۳: ۱۹)

بنابراین نصر ضمن قبول نظریه «وحدت متعالی ادیان» کثرت گرایی دینی را می پذیرد و هرگونه کثرت در ادیان را از جانب خداوند و با اراده او می داند؛ ولی این



بدان معنا نیست که همه آنچه امروز به نام دین در میان جوامع بشری وجود دارند؛ حق باشند، چون «تنها ادیانی که منشا الهی دارند و از جانب خداوند وحی شده‌اند چنین هستند؛ زیرا تنها آنها را می‌توان دین دانست. ادیان مختلف همگی سنت های الهی هستند و انکار آنها انکار سنت الهی می‌باشد». (همان، ۱۳۹۳: ۴۱) پس هر دینی به امتی اختصاص دارد که پیروانش ملزم به رعایت اصول آن هستند.

نصر دین اسلام را دین خاتم می‌داند؛ بدین معنا که آخرین آئینی است که از سوی خداوند نازل شده و کامل تر از ادیان گذشته است؛ اما این دیدگاه وی سبب نمی‌شود تا او از نگاه کثرت گرای خویش دست بردارد. «اسلام به کثرت در رستگاری قائل است؛ چرا که پیامبران متعدد را قبول دارد و مثل مسیحیت تجلی خدا را در مسیح منحصر نمی‌داند. از این رو، خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ از اهمیت معنوی پیامبران گذشته هیچ نمی‌کاهد. البته پیامبران پیشین به نسبت حضرت محمد ﷺ که در آسمان اسلام، همچون ماه می درخشند، ستارگانی بیش به نظر نمی‌آیند». (همان، ۱۳۹۴: ۳۳)

### ب) علم

استاد جوادی آملی علم را معرفتی می‌داند که کاشف از واقع و حقیقت است و شامل تمامی معانی معرفت اعم از دانش، علم تجربی، فلسفه و متافیزیک می‌شود. ایشان تفاوت در علوم را ناشی از تفاوت در موضوعات آنان می‌داند. این نوع نگاه به علم، ملهم از نوع نگاه ایشان به ساحت عقل است؛ چراکه مقصود از عقل در افق تفکر استاد جوادی «خصوص عقل تجریدی محض که در فلسفه و کلام، براهین نظری خود را نشان می‌دهد، نیست، بلکه گستره آن «عقل تجربی» را که در علوم تجربی و انسانی ظهور می‌یابد «عقل نیمه تجریدی» که عهده دار ریاضیات است و

«عقل ناب» را که از عهده عرفان نظری بر می آید نیز در بر می گیرد». (همان، ۱۳۸۶: ۱۶) ایشان منشا همه علوم مختلف را عقل می داند، بنابراین اگر عقل به هر یکی از روش های چهارگانه به شناخت از واقع منجر شود، علم حقیقی بدست آمده است. و این بدان معناست که چنانچه حکم عقل آمیخته با وهم، خیال، گمان و قیاس باشد، از اعتبار ساقط است و نمی توان آن را علم نامید.

در طرف دیگر دکتر نصر منظور از علم را علوم جدید و تجربی می داند که معادل واژه science می باشد. یعنی علومی مثل طب، شیمی، فیزیک، زیست شناسی و .. که مربوط به عالم طبیعت بوده و در سال های اخیر از رشد چشمگیری خصوصاً در دنیای غرب برخوردار بوده اند. دکتر نصر همواره در آثار خویش از اثرات مخرب و منفی علوم تجربی غربی سخن رانده است و مشکلات این علم را ناشی از عقبه فکری آن می داند. (نصر، ۱۳۷۸: ۱۳۸)

وی راه برون رفت از معضلات پدید آمده توسط علوم تجربی غربی را تولید این علوم در چارچوب هویت سنتی و تمسک به مبانی حکمت خالده تصویر می نماید؛ اتفاقی که در سده های گذشته سبب رشد و ارتقای تمدن های بزرگی شده و خبری از مشکلات و معضلات بشر امروزی نبوده است. (همان، ۱۳۷۸: ۲۷۷)

دکتر نصر علم را به دو دسته سکولار و سنتی یا قدسی تقسیم می نماید. علم سنتی بدلیل ارتباط با متافیزیک و مابعدالطبیعه، قدسی است؛ در حالیکه علم مدرن ماهیت و روشی غیر قدسی دارد. ایشان علم تجربی را به دلیل ظاهرگرایی به شدت مورد نقد قرار می دهد؛ ولی علم سنتی را به دلیل تمسک به بعد باطنی و ماورائی می ستاید.

علوم سنتی همواره مقدس اند؛ زیرا نماد و نشانه ذات خدا هستند. علوم سنتی با علمی که معادل science است، تفاوت مبنایی دارند. علوم سنتی بر تغییرناپذیری، دوام و معرفت به نظام اصیل و مابعدالطبیعی اشاره دارند. (همان، ۱۳۷۸: ۱۶۸)

### ج) رابطه علم و دین

پیدایش و رشد علم جدید در اروپا و غلبه یافته های تجربی بر فضای علمی چند سده اخیر، موجب پیدایش منازعات فراوانی بین طرفداران علم و دین گردید. چراکه برخی یافته های علوم تجربی تفاوت های بنیادی با مفاهیم دینی، القاء می نمود و هر گونه تمسک به متافیزیک و مابعدالطبیعه را در روش و یافته های خویش انکار می کرد. «ضرباتی که فرضیات و کشفیات علمی در دوره جدید، خصوصاً در قرن هفده بر پیکر مسیحیت و جزئیات دینی آن وارد کرد، باعث گردید تا ماوراء الطبیعه گرایي به عنوان یکی از پیش فرض های نظری مسلم، به کلی از توصیف، تبیین و تفسیر جهان کنار گذاشته شود». (شجاعی زند، ۱۳۸۱: ۳۳۸) چالشی که از دوران رنسانس تاکنون سبب شد تا متفکران فراوانی در خصوص رابطه بین علم و دین بیندیشند و مدل هایی را از نحوه تعامل آن دو به تصویر بکشند. برخی از محققین این رابطه را در پنج گروه تبیین کرده اند: (رضانیاشیرازی ۱۳۹۴: ۱۱۲)

**تعارض میان علم و دین:** برخی بر این باورند که میان علم و دین همواره رابطه ای جدال انگیز برقرار است و هیچ گاه این دو با یکدیگر سازگاری ندارند. علم و دین رقبایی آشتی ناپذیرند که با ورود یکی به میدان مخاصمه، دیگری توان ماندن نخواهد داشت. (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶: ۳۶۶)

**تمایز یا تباین میان علم و دین:** دسته ای از متفکران بر این باورند که هریک از

علم و دین به حوزه و ساحت جداگانه و مستقلی تعلق دارند و هر کدام به سئوالات جهان خویش پاسخ می‌دهند. هر یک از علم و دین موضوع، روش و هدف خاص خویش را دنبال می‌کنند بنابراین نه تنها با یکدیگر تعارضی ندارند؛ بلکه حق دخالت در ساحت یکدیگر را نیز ندارند. (باربور، ۱۳۹۲: ۲۰۸)

**تعاقد میان علم و دین:** در این رویکرد میان علم و دین نه تنها هیچ گونه ناسازگاری وجود ندارد بلکه میان این دو هماهنگی و ارتباط تنگاتنگی وجود دارد؛ به طوری که این دو مکمل یکدیگر هستند و نگاه ما به جهان هستی را کامل می‌کنند. (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶: ۳۶۹)

**تایید یا تعامل میان علم و دین:** اینها معتقدند که بین علم و دین زمینه‌های مشترک برای گفت و گو هست و آنها می‌توانند از تجارب یکدیگر بهره‌مند گردند. (گلشنی، ۱۳۷۹: ۵۳) بدین معنی که می‌توان نظیر و مشابه قوانین علمی را در متون دینی یافت. به عبارت دیگر بین گزاره‌های دینی و علمی تعامل و دیالوگ برقرار است به نحوی که با مطالعه در متون علمی و دینی، سازگاری گزاره‌های دینی و علمی مشهود می‌شود.

**وحدت یا یکپارچگی میان علم و دین:** در این دیدگاه علم و دین دو کوشش بزرگ برای فهم جهان ما و خود ما است و هر یک دورنمای خودش را دارد. اما وجه اشتراک آنها بیش از آن است که ظاهراً به چشم می‌خورد. علم کوششی برای فهم نظم جهان و دین تلاشی برای فهم معنا در جهان است. اینها هر دو ارتباط بین اجزای مختلف جهان را می‌جویند. لذا اگر موفق شوند، باید در نهایت یکی شوند. (همان: ۵۵)

استاد جوادی آملی را باید مبدع دیدگاه پنجم در بین اندیشمندان مسلمان دانست.

ایشان علم و دین را دو امر مستقل از یکدیگر نمی‌دانند تا مانند گروهی قائل به تمایز علم و دین و یا به مثابه گروه دیگر، قائل به تعامل و تکامل این دو امر باشند. بلکه قائل به تداخل علم و دین هستند. (خسرو پناه، ۱۳۸۹: ۳۶۸)

استاد جوادی آملی؛ علم را که از دستاوردهای عقل به شمار می‌آید، دینی و الهی می‌داند و آن را در مجموعه معرفت دینی قرار می‌دهد، البته مادامی که دستاورد عقل یقین آور باشد و موجب طمانینه گردد.

از کلام استاد چنین برداشت می‌شود که «دیدگاه‌هایی که برای علم ارزش شناختاری قائل هستند و از علم حکایت، حقیقت و واقعیت را انتظار دارند، دیدگاه‌هایی هستند که کاشفیت را یعنی کشف از حقیقت را خصیصه علم می‌دانند؛ در این نگاه حقیقت علم، با کاشفیت قرین و همراه است. حیثیت التفاتی علم، حیثیت کشف آن است. علم همواره به سوی معلوم راه می‌نماید، و علمی که نظر به معلومی نداشته باشد و عاری از هر نوع حکایت باشد، هرگز تحقق نخواهد داشت». (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۲۰۹)

بنابراین ایشان عقل را به مثابه روشی برای شناخت واقع می‌داند و «گونه‌های چهارگانه عقل (تجربی، نیمه تجربیدی، تجربیدی و ناب) در صورتی که یقین آور یا موجب طمانینه گردند، علم به شمار آمده و در کنار نقل منزلت ویژه‌ای را در ساحت دین شناسی حائز می‌شوند». (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۸)

رابطه تداخل علم و دین از دیدگاه استاد را می‌توان از نوع رابطه عموم و خصوص مطلق دانست که در این رابطه، دین عام و علم خاص است. حال اگر علم کاشف از واقع باشد اگرچه توسط فرد ملحد کشف شود، باز هم علم دینی است. پس این عالم

است که بر اثر اتکای به فلسفه علم الحادی و فلسفه مطلق الحادی، علم را ابزار الحاد خود قرار می‌دهد و تفسیر محرّف از جهان عرضه می‌دارد و عنوان خلقت را به جریان طبیعت تبدیل می‌نماید. (همان: ۱۳۰)

چراکه حقیقتاً عالم، صنع خدای تعالی است، پس علم لاجرم الهی و دینی است و هرگز علم الحادی نداریم. پس علم اگر علم است نمی‌تواند جدای از دایره دین باشد. اگر علوم تجربی در سپهر معرفتی اصیل خویش، جایگاه خود را بیابد و از مبانی عقول تجریدی و برهانی ارتزاق نماید؛ بجای توجه صرف به عالم ناسوت، پرده از خلقت و فعل آفریننده هستی برخواهد داشت، آنگاه چنین علمی منبع دین نیز تلقی خواهد شد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۴۴-۱۴۳)

اما دکتر نصر را باید از دسته اول و از قائلین به تعارض علم و دین دانست. البته سنت گرایان با اصل علم و تجدد مخالف نیستند؛ بلکه با مبانی و آثار و نتایج مترتب بر آن مخالفند. نصر نیز مانند سایر هم‌کیشانانش از علم مدرن بدلیل مبانی و آثار مخربی که از خود برجای گذاشته و نیز دو شاخصه مادی محوری و انسان محوری آن بشدت انتقاد می‌کند. وی معتقد است علم مدرن بدلیل غلبه حس گرایی و محور قرار دادن دانش تجربی و فاصله گرفتن از ماوراء الطبیعه وجود واقعی ندارد و همین جدایی از امر قدسی و الهی است که زمینه را برای انحراف آن فراهم آورده است.

این مبانی مادی گرایانه سبب پیدایش نظامی دنیاگرایانه خواهد شد که انسان را از ارزش های الهی و قدسی تهی می‌نماید.

«تمدن غربی از زمان ظهور انسان باوری رنسانسی، انسان زمینی را مطلق کرده است، انسان باوری غربی در حالی که انسان را از کانونش محروم ساخته و واقعاً

فرهنگ و هنر بی‌کانونی پدید آورده، در صدد بوده است که به این انسانیت بی‌کانون کیفیت ببخشد» (نصر، ۱۳۷۸: ۲۴۷)

دکتر نصر در آثار متعدد و به نحو تفصیلی به آثار و نتایج زیان بار حاصل شده از علم و تمدن غربی اشاره می‌نماید. تخریب فرهنگ بشری، تخریب محیط طبیعی و بحران‌های زیست محیطی، تحویل‌گرایی و فروکاستن همه چیز به ماده و انرژی، گسست معرفتی، کمی‌گرایی، وجود بحران‌های اخلاقی، روحی و معنوی برخی از آثار و نتایج علم متجدد است که نصر در مورد آن سخن گفته است.

در نقطه مقابل، تمدن سنتی قرار دارد که علم در آن دارای ارزشی الهی و قدسی است و صرفاً در پی رفع نیازهای مادی بشر نیست؛ بلکه رفع نیازهای معنوی انسان در اولویت قرار دارد. وی اتصال انسان امروزی به منبع حقیقی حیات را وسیله رستگاری او می‌داند که آن هم با علمی که منشا آن قدسی و الهی است، محقق خواهد شد.

دکتر نصر گفتگوی میان دین و علم را مستلزم شناخت دینی از نظام طبیعت می‌داند. همین شناخت دینی است که سبب می‌شود تا در پرتو توجه به امر قدسی و ماوراء الطبیعه، جایگاه علوم جدید در سلسله مراتب علوم معین گردد و این علوم، ادعایی ماورای ساحت خویش نداشته باشند.

بنابراین لازم است نگاه مادی که بر طبیعت سایه افکنده، بر طرف گردد و وجه دینی طبیعت به آن برگردانده شود؛ که این امر پیش از هر چیز مستلزم تحول در درون انسان است.

#### د) علم دینی و روش‌های دستیابی به آن

از قرن نوزدهم به تناسب زمینه‌های معرفت‌شناختی و بسترهای هستی‌شناختی

و انسان شناختی فرهنگ مدرن، علوم جدید متولد شد. متاثر شدن از فلسفه های مادی و سکولار موجب شد تا شناخت علمی به شناخت تجربی و آزمون پذیر محدود و مقید شود. در این تعبیر، ارتباط دنیا با عالم غیب قطع می شود و علم تبدیل به دانشی می شود که از طریق تجربه و محسوسات بدست می آید. در حالیکه بر اساس آموزه های اصیل اسلامی، چنین علومی که صرفاً بر اساس فلسفه های مادی حاصل می شوند، با تعالیم دینی مغایرند و نمی توان آنها را «دینی» خواند.

در چنین وضعیتی که فلسفه های مادی و آگاهی تجربی بر تمامی ساحت های فکری بشر حاکم شده است، جهان اسلام همانطور که در گذشته خویش، علومی متناسب با خود را تولید کرده و از طریق آن حیاتش را استمرار بخشیده، اینک برای تداوم حیات تمدنی خود نیازمند تفسیر و تبیین مسائل جهان موجود، از افق وجودی خود است و برای این مهم باید از ظرفیت ها و ذخایر فعال درونی خود استفاده کند. لازمه فعال نمودن چنین ظرفیتی پدید آوردن اصول و روشی مناسب برای تولید علم دینی بر پایه مبانی هستی شناختی، انسان شناختی و معرفت شناختی دینی است. بنابراین جایگزینی مبانی فلسفی دینی با مبانی فلسفی سکولار، می تواند یکی از راه های تولید علم دینی باشد.

استاد جوادی آملی مبانی فلسفه اسلامی مبتنی بر بنیان های هستی شناختی و انسان شناختی «حکمت متعالیه» را بعنوان مبانی جایگزین فلسفه سکولار معرفی می نماید و برای حصول علم دینی از این طریق راهکارهایی را ارائه می نماید:

وی برای دستیابی به علم دینی، نخست به تبیین «دینی بودن دستاوردهای عقلی» می پردازد و بدین منظور مقدماتی را ضروری می داند:



علم محصول انواع چهارگانه عقل (تجربی، نیمه تجربیدی، تجربی و ناب) است؛  
(جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۲۸)

علم اگر کاشف از حقیقت و واقع - نه وهم و گمان - باشد، به معنای حقیقی  
کلمه علم است و چنین علمی حاکی از فعل خداوند متعال است. (همان: ۱۳۰)  
بنابراین علم حقیقی که مهم‌ترین دستاورد عقل و حاکی از فعل خداوندی است،  
دینی است و در هندسه معرفت دینی قرار دارد. (همان: ۱۴۴)  
در نتیجه دینی بودن دستاوردهای عقل، اولین مقدمه استاد جوادی آملی در تولید  
علم دینی است.

عصاره استدلال استاد جوادی آملی در یک جمله خلاصه می‌شود که «هر علمی  
دینی است» و اساساً علم غیر دینی وجود ندارد.

حال که فراورده‌های عقل، علم حقیقی است و علم حقیقی دینی است. عقل برای  
کشف واقع و تولید علم دینی نیازمند بنیان‌هایی فلسفی است که از نظر استاد جوادی  
آملی ریشه در مبانی فلسفی «حکمت متعالیه» دارد.

حکمت متعالیه اصول و قواعدی را بنا می‌نهد و در پرتو مبانی و اصول فلسفی  
خود و در چارچوب نگاه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی تعریفی از انسان ارائه  
می‌نماید و هدف غایی خویش را کسب سعادت توسط انسان می‌داند.

بنابراین در نگاه استاد جوادی آملی تولید علم دینی باید در نهایت به کسب  
سعادت حقیقی انسان منجر شود و اگر علم چنین خصیصه‌ای نداشته باشد اساساً  
کاشف از حقیقت و واقع و به عبارت دیگر علم نیست.

برای تبیین بحث لازم است ابتدا جایگاه انسان را در سپهر هستی‌شناختی و

معرفت شناختی حکمت متعالیه مشخص کنیم:

اصالت و حرکت اشتدادی وجود: انسانیت انسان به هویت وجودی او و هویت وجودی او به نفس ناطقه اوست.

جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا بودن نفس: اولاً نفس حادث است نه قدیم، ثانیاً حدوث نفس به حدوث بدن است نه همراه با حدوث بدن، ثالثاً نفس در ابتدا صورتی مادی دارد، بعد تجرد برزخی و عقلی می‌یابد.

تجرد ادراکات بشری: نفس در مقام معرفت حسی و خیالی بیشتر شبیه به فاعل مخترع است تا محل قابل، و در مقام معرفت عقلی خود نفس تعالی پیدا می‌کند تا ذوات معقول را مشاهده کند. نه اینکه محسوس را مجرد کند تا معقول شود.

بر اساس اصول یاد شده، حیات انسانی با حرکت وجودی و جوهری خود صور معدنی، نباتی و حیوانی را یکی پس از دیگری طی می‌کند، تا آنکه به جهان انسانی وارد می‌شود و در قلمرو حیات انسانی، به ادراک صور و معانی متنوعی که در قلمرو حیات انسانی قابل وصول است، دسترسی پیدا می‌کند. صور علمی، به دلیل تجرد خود، مقید به امور مادی نیستند و در آنها تغییر و حرکتی راه ندارد و نفوس انسانی با حرکت خود به سوی آن‌ها راه می‌سپارند. (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۱۲۰)

اتحاد علم، عالم و معلوم: نفس با مدرکاتش در مراتب ادراک اتحاد پیدا می‌کند؛ یعنی حاس با محسوس و خیال با متخیل و عاقل با معقول متحد می‌شود.

نفوس انسانی به دلیل اصل «اتحاد عالم با معلوم» با متحد شدن با صور علمی از یک سو آنها را به عرصه زندگی و حیات انسانی وارد می‌کنند و از دیگر سو، از طریق وحدت با معلوم خود، با یکدیگر وحدت و یگانگی پیدا می‌کنند. صور علمی که در

حوزه زندگی مشترک انسان ها قرار می گیرند، نقطه اتصال وحدت و یگانگی انسان هایی می شوند که با آن ها وحدت پیدا می کنند و به بیان دیگر، این صور در حکم روح و جان واحد برای نفوس متعددی می شوند که با آنها اتصال وجودی پیدا می کنند. (همان)

سعادت انسان در تعالی او در معرفت عقلی و معارف حقیقی است و تلاش او در طاعت الهی، اخلاق عملی و تهذیب نفس مقدمه اشراق معارف الهی بر قلب اوست و درجه انسان از حیث مقامات معنوی متناسب با تشبه او به باری و معرفت او به اسما و صفات و افعال الهی است. (الهداشتی، ۱۳۸۰: ۶۱ - ۶۲)

برهانی که با استفاده از حکمت متعالیه بیان گردید حاوی تشخیص جایگاه انسان در منظومه فلسفی و مبانی هستی شناختی و معرفت شناختی این فلسفه الهی است و سعادت انسان را در پرتو دستیابی او به معارف حقیقی که همانا علم کاشف از واقع است، ترسیم می نماید. پس اگر علم کشف از حقیقت نکند و نتایج حاصل از آن به سعادت دنیوی و اخروی بشر منجر نگردد، از دیدگاه استاد جوادی آملی اساساً علم نیست.

پس می توان دومین مقدمه در جهت نیل به علم دینی را تولید علم دینی مبتنی بر فلسفه الهی دانست.

اما دیدگاه استاد مبنی بر تقسیم علم به الهی و الحادی ناشی از نحوه شکل گیری علم در دو فضای متفاوت تفکر مادی و تفکر الهی است. چون «فلسفه الحادی و جهان بینی ملحدانه اساساً برای نفی دین آمده و با آن سر ناسازگاری دارد. مبانی و اصول موضوعه این قسم هستی شناسی و جهان بینی، الحادی است و طبعاً چنین

نگرشی، فلسفه علم و علم را نیز ابزار الحاد خود قرار می‌دهد و از او می‌خواهد همه هستی را از منظر تجربه حسی ببیند و آن را بر اساس دانش تجربی تبیین و تفسیر کند». (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۲۳)

دکتر نصر نیز به مثابه استاد جوادی آملی، علم مدرن را بدلیل مبانی هستی‌شناسی مادی گرایانه و انسان‌شناسی اومانیستی مورد نقد قرار می‌دهد و حرکت علوم جدید را در مدار جدایی ارزش از دانش تفسیر می‌نماید. وی نتیجه عمل بر اساس اصول و مبانی نظام معرفتی مدرن را تصویر غیر علمی از امر قدسی و گزاره‌های دینی دانسته که نتیجه‌ای جز مهمل دانستن گزاره‌های دینی ندارد.

از نگاه دکتر نصر برخلاف جهان معاصر غرب که قداست زدایی از علم را افتخار خویش می‌پندارد، در تمدن سنتی، علم دارای ارزشی قدسی و الهی است؛ به گونه‌ای که «در تمدن‌های سنتی چه در آسیا و چه در قاره‌های دیگر جهان، همواره رابطه‌ای استوار بین دانش و قداست وجود داشته است و در جهان بینی‌های این تمدن‌ها امر قدسی در نفس فعل دانستن مستتر بوده است» (نصر، ۱۳۸۵: ۱۱)

نصر برای تولید علم دینی راهکار احیای سنت را پیشنهاد می‌نماید؛ زیرا وی معتقد است که تمدن‌های سنتی خصوصاً تمدن اسلامی از این ذخیره ارزشمند برخوردار بوده‌اند؛ اما به سبب گذشت زمان و برخی از تحولات جهان مدرن، گرد فراموشی بر آن نشست است و برای احیای آن باید چاره‌ای اندیشید.

نصر برای طبیعت‌شانی قدسی قائل است که در تمامی ادیان دارای ارزش بوده است و جهان غرب را بدلیل نگاه صرفاً مادی به طبیعت مورد انتقاد قرار می‌دهد. وی معتقد است تا زمانی که انسان نتواند به قدسی بودن خود آگاه شود، نخواهد توانست

قدسی بودن طبیعت را کشف کند. اگر امر قدسی در درون آدمی احیاء شود، آنگاه انسان خواهد توانست از فروکاستن نگاه مادی به طبیعت جلوگیری نماید. بنابراین از نگاه نصر برای احیای امر قدسی باید دو امر محقق شود:

اول اینکه طبیعت را بعنوان حقیقتی قدسی بازشناسی کنیم و دوم اینکه انسان ناچار به احیای خویش برای شناسایی قداست طبیعت است. «آنچه مورد نیاز است کشف دوباره طبیعت به عنوان یک حقیقت قدسی و تولد مجدد انسان به عنوان نگهبان قداست آن است. این امر مستلزم مرگ آن ذهنیت از انسان و طبیعت است که منجر به تولد تجدد گرایی و تحولات ناشی از آن گردید» (همان، ۱۳۹۳: ۵۴۳)

پس از طی این طریق و احیای امر قدسی، سنت مبتنی بر امر قدسی احیاء خواهد شد و سرچشمه های حکمت خالده جاری خواهند گشت و علم واقعی مبتنی بر خرد جاویدان، پس از سال ها فراموشی به دامن تمدن های سنتی برمی گردد و علمی که ارتباط عالم را با خداوند و حکمت جاویدان را تداعی می کند؛ دوباره احیاء می شود. از نگاه سنت گرایان چنین علمی بدلیل ارتباط با امر قدسی، مقدس خواهد بود. سنت گرایان از علم مابعدالطبیعه که به مبدا الهی و ظهور تجلیات آن می پردازد، به علم مقدس تعبیر می کنند. چنین علم مقدسی به عقیده سنت گرایان در قلب تمام ادیان و وجود انسان ها نهفته است و به مدد عقل می توان به آن رسید. (قمی اوپلی، ۱۳۹۶: ۲۰۳)

معضلات پدید آمده توسط علم مدرن و خصوصیات و ویژگی های سنت اهمیت توجه به علم مقدس را نشان می دهد؛ چراکه نیل به سعادت انسانی در پرتو بازگشت به سنت و احیای علم قدسی محقق می گردد. همانطور که از عبارات دکتر نصر بر

می آید عمل قدسی ریشه در امر قدسی دارد و چنین امر مقدسی متکی به مبدا الهی و تجلیات آن به ویژه وحی است. در حقیقت «علم قدسی چیزی نیست مگر آن معرفت قدسی که در دل هر وحی، موجود است و مرکز آن دایره‌ای است که سنت را دربرگرفته و آن را تعیین و تحدید می‌کند» (نصر، ۱۳۸۵: ۲۷۱)

نصر در احیای علم قدسی نگاه خاصی به اسلام و سنت اصیل اسلامی دارد؛ چراکه اسلام را حاوی عناصر ارزشمندی می‌داند که ظرفیت بازتولید علم قدسی در آن بیش از سایر ادیان است. وی همچنین در آثار خویش برای دستیابی به علم اصیل اسلامی راهکارهایی را پیشنهاد می‌نماید.

وی در کتاب «جهان بینی اسلامی و علم جدید» مراحل را برای دستیابی به علم اسلامی به شرح زیر می‌شمارد:

**رهایی از قفس علوم غربی با تقویت عزت نفس:** در گام اول بر اندیشمندان مسلمان فرض می‌داند تا خود را از قیود اسارت در پارادایم های غربی و علوم مدرن ناشی از آن رهایی بخشند و عزت نفس خویش را برای دستیابی به جهان بینی اسلامی و سنت اصیل مبتنی بر آن تقویت نمایند تا از این رهگذر به علمی با منشا الهی و آموزه های وحیانی دست یابند. نصر نقد مبانی علم مدرن را یکی از اساسی ترین دریچه های ورود به این مهم می‌داند.

**رجوع به منابع اصیل اسلامی:** در دومین گام متفکران مسلمان باید با رجوع به مبانی اصلی اسلام از قرآن و حدیث گرفته تا فلسفه و الهیات طرحی نو دراندازند و جهان بینی مبتنی بر مفاهیم اصیل اسلامی بنا کنند. البته برای دستیابی به جهان بینی اصیل اسلامی نباید از روش های پوزیتیویستی و مادی گرایانه بهره جست؛ چراکه

تقلید از مبانی و روش های علم مدرن غربی ایشان را از سر منزل مقصود دور خواهد کرد و زمینه های انحراف در علم اسلامی نوپدید را فراهم خواهد ساخت.

**نقد آگاهانه علوم مدرن در پرتو تربیت متخصصان علم جدید:** ایشان در گام سوم، تربیت فراگیر دانش پژوهان اسلامی را برای آموختن علوم جدید امری ضروری می داند. ایشان باید با تسلط بر مبانی هستی شناسی، روش شناسی و معرفت شناسی غربی بتوانند زمینه را برای نقد دقیق و آگاهانه از علم مدرن فراهم کنند. البته دانشجویان مسلمان باید توجه داشته باشند که مطالعه عمیق متون غربی سبب انحراف ایشان از دستیابی به علم قدسی نگردد.

**توجه به میراث تمدن کهن اسلامی:** گام چهارم بازگشت عالمان مسلمان به میراث درخشان تمدن اسلامی است. از دیدگاه دکتر نصر باید باور به داشته های خود در بین اندیشمندان مسلمان احیاء شود. نباید فراموش کرد که در گذشته ای نه چندان دور علومی همچون ریاضیات، طب، نجوم، معماری و ... توسط متفکران مسلمان به اوج قله های رشد و تعالی رسید.

**تلفیق علم و اخلاق:** در گام پنجم دکتر نصر ضمن انتقاد از گسست حاصل شده در بین علم و اخلاق در جامعه مدرن، تلفیق علم و اخلاق را زمینه ساز دست یابی به علم اصیل اسلامی می داند. ایشان اخلاقی بودن خود اندیشمندان مسلمان را برای این تلفیق کافی نمی داند و معتقد است که علوم اسلامی به لحاظ فلسفی و جهان بینی باید با اخلاقیات تلفیق شوند.

متفکران مسلمان باید معرفتی از طبیعت ارائه دهند که با هنجارهای اخلاقی سازگار باشد. (همان ۱۳۹۲: ۵۷-۵۴)

## ه) مقایسه روش های دستیابی به علم دینی از نگاه دو متفکر

وجوه اشتراک

- نقد علم مدرن و اعتقاد به علم دینی: هر دو متفکر دستیابی به علم دینی را مستلزم شناخت دقیق از مبانی هستی شناختی، انسان شناختی و معرفت شناختی علوم جدید و اصول و روش های مبتنی بر آن می دانند. به عبارت دیگر با نقد جدی مبانی فلسفی و معرفتی علم مدرن، این علوم را فاقد ظرفیت و توانایی کافی جهت دستیابی به علم واقعی و حقیقی بر می شمارند.

نگاه انتقادی به ساخت معرفتی علوم جدید سبب شده تا هر دو متفکر، راه خلاصی بشر از گرداب آثار سوء علم مدرن را در تولید علم دینی جستجو نموده و از طرفداران علم دینی به شمار آیند.

- اعتقاد به تنوع ابزارهای ادراکی بشر: این دو اندیشمند مسلمان با انتقاد از رویکرد حس گرایی و آمپریستی علوم تجربی، علاوه بر حس و معرفت مبتنی بر آن، عقل و وحی را دارای جایگاهی رفیع در طریق دستیابی به علم واقعی تصویر می نمایند و اساساً پدید آمدن علم دینی را بدون لحاظ این دو منبع غنی معرفتی، محال می دانند.

زیرا به لحاظ روش شناسی، روش متأثر از ابزارهایی است که برای کسب علم و معرفت معتبرند، حال اگر معتقد شدیم که دانش علمی، به دانش تجربی محدود نیست و معرفت عقلی و وحی نیز معرفت علمی هستند؛ آنگاه می توان افق های جدیدی در گسترش معرفت علمی گشود.

- دستیابی بشر به سعادت، هدف غایی از دستیابی علم دینی: استاد جوادی آملی



و دکتر نصر دستیابی به سعادت را مهمترین شاخصه و نتیجه حاصل از دستیابی به علم حقیقی معرفی می‌نمایند. ایشان اومانيسم مبتنی بر مبادی هستی‌شناسی مادی را مانعی اساسی در راه نیل به سعادت دنیوی و اخروی بشر برمی‌شمارند.

-ظرفیت دین اسلام برای تولید علم دینی: این دو متفکر مسلمان از دین اسلام به عنوان دین خاتم یاد می‌کنند و این دین را به سبب وجود ظرفیت‌های زنده و فعال و گستره ابعاد نگرشی آن به هستی، انسان و جامعه دارای توانایی لازم جهت تولید علم دینی می‌دانند.

#### وجوه افتراق

۱-۲- تعارض یا توافق علم جدید با علم دینی: همانطور که در بحث رابطه علم و دین و ذکر اقسام پنج‌گانه این ارتباط گذشت، دکتر نصر قائل به تعارض دین و علم است. ایشان علوم جدید را به لحاظ مبانی هستی‌شناسی مادی گرایانه و انسان‌شناسی اومانستی در تعارض با علوم دینی و اسلامی می‌داند و احیای سنت و بازگشت به تراث اسلامی را تنها راه نجات بشر برمی‌شمارد. چون تنها در چنین حالتی است که انواع علم قدسی احیا خواهد شد.

اما استاد جوادی آملی را باید از طرفداران نظریه وحدت دانست. زیرا ایشان اساساً، علمی جز علم دینی نمی‌بیند. وی در تبیین بحث خویش با ارائه این استدلال که تمامی دستاوردهای عقل، علمی هستند، علم را به شرط کاشفیت از واقع دینی برمی‌شمارد. ایشان الحاد و یا دینداری دانشمند را مایه دینی یا الحادی بودن علم نمی‌داند و علم اصیل را از هرگونه غیر دینی بودن، مبرا می‌داند.

۲-۲- وحدت یا تکثر ادیان: استاد جوادی آملی هرچند تعریفی مفهومی از دین

ارائه می‌نماید اما به لحاظ تعریف منطقی وحدت حقیقی ادیان را غیرممکن می‌داند. ایشان ادیان را به دو دسته دین حق و دین باطل تقسیم می‌نماید. دین حق، مجموعه جهان بینی و عقایدی است که از سوی خداوند متعال و به وسیله وحی در اختیار انسان قرار می‌گیرد تا انسان در پرتو آن، در صراط مستقیم گام بردارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۵، الف ۲۷) از دیدگاه ایشان دین حق منحصر در دین اسلام است و اساساً دینی جز اسلام وجود ندارد و این همان دین حقیقی است که در هر عصری با مصداقی متناسب با زمان خویش، جلوه گر می‌شود.

لیکن دکتر نصر هر چند در منشا واحد و الهی ادیان و خاتمیت دین اسلام با استاد جوادی آملی هم داستان است اما وی ضمن قبول نظریه وحدت متعالی ادیان، معتقد به کثرت ادیان مطابق با خواست و اراده الهی است. او این امر را ناشی از وجود جوامع مختلف انسانی با استعدادهای متفاوت می‌داند که خداوند متعال متناسب با هر کدام، شریعتی را از طریق وحی و به واسطه پیامبران الهی نازل نمود.

**۳-۲- دو رویکرد متفاوت در تولید علم دینی:** همانطور که گذشت استاد جوادی آملی دینی بودن دستاوردهای عقلی و تولید علم دینی مبتنی بر فلسفه الهی را بعنوان دو راهکار پیدایش علم دینی برگزیدند. وی در جهت جاگزینی مبانی فلسفی علم جدید با ابتناء بر مبانی فلسفی حکمت متعالیه طرحی نو در پیدایش علم دینی درانداختند. ایشان تمامی دستاوردهای عقلی را به شرط کاشفیت از واقع، علم دینی دانسته و اصل اتحاد علم و دین را بعنوان نظریه‌ای نوین به جامعه علمی جهان ارائه نمودند.

استاد جوادی آملی با ارائه نگاهی نو به انسان با استفاده از مبادی حکمت متعالیه،

سعادت دنیوی و اخروی را هدف غایی از دستیابی به علوم دینی ترسیم نمودند. در حالیکه دکتر نصر در رویکردی متفاوت با استاد جواد آملی؛ ضمن اذعان به نقصان علوم مدرن و تعارض آن با علوم دینی، علوم جدید را منشا مشکلات اخلاقی، اجتماعی و زیست محیطی بشر می‌داند. احیای سنت و بازگشت به تراث کهن ادیان به ویژه دین اسلام از جمله راهکارهای ایشان در احیای علم دینی است. دکتر نصر تلفیق علم و اخلاق را تجلی تولد علم دینی و سعادت بشر را نتیجه و حاصل این اتحاد مبارک می‌داند.

## نتیجه گیری

استاد جوادی آملی و دکتر سید حسین نصر را می توان در گروه منتقدان به علوم جدید دسته بندی نمود؛ اما دو متفکر از دو منظر متفاوت به نقد علوم غربی پرداخته و زمینه را برای دستیابی به علم دینی مهیا می کنند. استاد جوادی آملی منشا مشکلات زیان بار علم مدرن را در عدم تهذیب دانشمندان تفسیر می نماید و تولید علمی جدید را لازم نمی داند. درحالیکه دکتر نصر دستاورد علم دینی را کاملاً متفاوت از علم مدرن می داند و قائل به تمایز این دو علم است. بنابراین استاد جوادی آملی با نگاهی وحدتی، علم دینی مورد نظر نصر را منحل می گرداند.

دکتر سید حسین نصر راه دستیابی به علم دینی را از طریق احیای سنت و تداوم جریان حکمت خالده ترسیم می نماید در صورتیکه استاد جوادی آملی با ترتیب مقدماتی ضمن روشن ساختن منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، با جایگزینی مبانی حکمت متعالیه با مبانی علم سکولار به دنبال وحدت علم و دین و بنیان گذاری علم دینی واحد است.

به نظر می رسد اگرچه دیدگاه دو متفکر در پرداختن به امکان علم دینی و ارائه طریق در دستیابی به آن ارزشمند است ولی دیدگاه استاد جوادی آملی به سبب استفاده از ظرفیت های فلسفه الهی در پیدایش علم دینی افق روشنی را برای پیدایش علوم انسانی اسلامی ترسیم می نماید.

## منابع

۱. الهبداشتی، علی (۱۳۸۰)، «انسان شناسی صدرالمتالهین»، پژوهش های فلسفی کلامی، دوره ۳، ۹-۱۰ شماره پیاپی ۹ پاییز، ص ۴۵-۶۵.
۲. باربور، ایان (۱۳۹۲)، *دین و علم*، ترجمه: پیروز فطورچی، چاپ اول، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.
۳. پارسا، حمید (۱۳۹۱)، *جهان های اجتماعی*، کتاب فردا، قم.
۴. پترسون، مایکل و دیگران (۱۳۷۶)، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه: احمدنراقی و ابراهیم سلطانی، طرح نو، تهران.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱)، *سلسله بحث های فلسفه دین*، مرکز نشر اسراء، قم.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵)، *دین شناسی*، چاپ چهارم، تنظیم: محمدرضا مصطفی پور، مرکز نشر اسراء، قم. «الف»
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵)، *حق و تکلیف*، چاپ دوم، تنظیم: مصطفی خلیلی، قم، مرکز نشر اسراء، قم. «ب»
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، چاپ دوم، تنظیم: احمد واعظی، مرکز نشر اسراء، قم.
۹. خسروپناه، عبدالحسین، *کلام جدید با رویکرد اسلامی*، نشر معارف، قم.
۱۰. رضانیاشیرازی، حمید (۱۳۹۴). *واکاوی مناسبات علم و دین در نگاه هانس کونگ*، پژوهش های اعتقادی - کلامی، شماره هفدهم، صفحات ۲۹-۵۰.
۱۱. رضانیاشیرازی، حمید (۱۳۹۹). *باز خوانش فرضیه ثبوت (فیکسیسم) با فرضیه تکامل انواع (ترانسفورمیسم) و ارتباط آن با قرآن کریم*، مطالعات قرآنی، دوره ۱۱، شماره چهل و سوم، صفحات ۱۳۷-۱۶۲.
۱۲. رضانیاشیرازی، حمید (۱۳۹۶). *قرآن و نظریه فرگشت ارزیابی نظریه کلارک بر پایه دیدگاه علامه طباطبایی و استاد جوادی آملی*، علوم قرآن و تفسیر معارج، شماره پنجم، صفحات ۱۴۹-۱۷۵.
۱۳. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۳)، *تبیین در علوم اجتماعی: در آمدی به فلسفه علم الاجتماع*، موسسه فرهنگی صراط، تهران.
۱۴. شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۱)، *عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی*، مرکز بازشناسی

- اسلام و ایران، تهران.
۱۵. شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۸)، *جامعه‌شناسی دین درباره موضوع*، جلد ۱، چاپ اول، نشر نی، تهران.
۱۶. قمی اویلی، محمد (۱۳۹۶)، *بررسی و نقد دیدگاه‌های سید حسین نصر درباره علم اسلامی*، نشریه اسفار، دو فصلنامه علمی و تخصصی دین پژوهی، شماره ۶، پاییز و زمستان، ص ۱۸۷-۲۱۰.
۱۷. گلشنی، مهدی (۱۳۷۹)؛ *از علم سکولار تا علم دینی*، چاپ هفتم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
۱۸. موحدی ابطحی، سید محمد تقی (۱۳۹۹)، *طبقه بندی جامع رویکردهای علم دینی*، فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه آزاد اسلامی ۸۳/ سال بیست و چهارم، شماره دوم/ تابستان.
۱۹. نصر، سید حسین (۱۳۷۷)، *جهان بینی اسلامی و علم جدید*، ترجمه ضیاء الدین تاج الدینی، نامه فرهنگ، شماره ۳۰ تابستان، ص ۴۸-۵۹.
۲۰. نصر، سید حسین (۱۳۷۸)، *نیاز علم مقدس*، ترجمه حسن میاننداری، موسسه فرهنگی طه، قم.
۲۱. نصر، سید حسین (۱۳۸۵)، *معرفت و معنویت*، ترجمه انشاء الله رحمتی، چاپ سوم، دفتر نشر و پژوهش سهروردی، تهران.
۲۲. نصر، سید حسین (۱۳۹۳)، *دین و نظام طبیعت*، ترجمه محمد حسن فغفوری، موسسه انتشارات حکمت، تهران.
۲۳. نصر، سید حسین (۱۳۹۴)، *قلب اسلام*، ترجمه سید محمد صادق خرازی، نشر نی، تهران.